

بررسی و نقد اندیشه «تکامل در تاریخ» از منظر استاد مطهری

soleimani@qabas.net

جواد سلیمانی امیری / استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

دریافت: ۱۳۹۴/۰۲/۱۱ - پذیرش: ۱۳۹۴/۰۶/۱۸

چکیده

یکی از مسائل مهم فلسفه نظری تاریخ مسئله «جهت حرکت تاریخ» است. بسیاری از فیلسوفان تاریخ حرکت تاریخ را رو به تکامل می‌شمارند و اموری همچون پیچیده‌تر شدن مناسبات اجتماعی، پیشرفت علمی، رشد فناوری و صنعت و بهبود اوضاع مادی جوامع بشری را به‌عنوان معیار تکامل تاریخ معرفی می‌کنند که نوعاً ناظر به تحولات رو به صعود ابعاد مادی حیات بشر در گستره زمان هستند. اما استاد شهید مطهری دیدگاه جدیدی را درباره تکامل در تاریخ مطرح کرده و تبیینی خاص و معیاری متمایز با دیدگاه فیلسوفان تاریخ تحت عنوان «تکامل فطری یا انسانی تاریخ» را ارائه کرده است. در این مقاله، ابتدا اصل مدعا، مبانی و ابعاد دیدگاه استاد به‌اختصار طرح می‌شود، آن‌گاه ابهام‌های دیدگاه استاد و راه‌های رفع آن ارائه می‌گردد و سرانجام این نکته اثبات می‌شود که دیدگاه «تکامل فطری یا انسانی تاریخ» در حد یک فرضیه درخور توجه و شایسته مطالعه و راستی‌آزمایی افزون‌تر، از اعتبار علمی برخوردار است، ولی در حد یک نظریه، اعتبار علمی ندارد.

کلیدواژه‌ها: مطهری، تکامل، تکامل در تاریخ، فطرت تاریخ.

مقدمه

فیلسوفان و محققان تاریخ درباره سمت‌وسوی حرکت تاریخ با یکدیگر اختلاف دارند. برخی به گونه‌ای حرکت تاریخ را تحلیل می‌کنند که گویا قایل به جهت‌دار بودن حرکت تاریخ نیستند. برای نمونه، نظریاتی که برای حرکت تاریخ یک ضابطه و قاعده قایل نیست و به نوعی هرج و مرج در تاریخ معتقد است، به‌طور طبیعی برای حرکت تاریخ، جهت خاصی در نظر نمی‌گیرد. اما شمار زیادی از فیلسوفان مشهور تاریخ جهت حرکت تاریخ را تکاملی و رو به رشد می‌دانند.

پاسکال می‌گفت: خط سیر نسل‌های متوالی بشری طی دوران و اعصار، مانند خط سیر زندگی یک فرد انسانی است که همیشه زنده است و بلا انقطاع یاد می‌گیرد (پولارد، ۱۳۵۴، ص ۲۳).

مارکس، که مراحل تاریخ را به ادوار «اشتراک بدوی، برده‌داری، زمین‌داری، سرمایه‌داری و کمونیسم» تقسیم کرده، معتقد بود: هر دوره‌ای از تاریخ متناسب با درجه‌ای از رشد ابزار تولید، حکومت و عمومیت می‌یابد. در نتیجه، تاریخ در حال تکامل است (ر.ک: مجتهدی، ۱۳۸۱، ص ۱۳-۱۶؛ زرین‌کوب، ۱۳۷۵، ص ۲۲۱-۲۲۲؛ آرون، ۱۳۷۰، ص ۱۵۱-۲۳۶).

آگوست کنت معتقد بود: مراحل حرکت تاریخ و تغییرات ساخت اجتماعی کاملاً طبق وضع معرفت بشری است، و چون سیر فکری انسان‌ها تکاملی است و در ذهنشان پدید می‌آید، سیر حرکت تاریخ نیز، که بازتاب آن است، یک سیر تکاملی است؛ یعنی حرکت تاریخ یک حرکت تکاملی است، و در این سیر، شاید توقف باشد، ولی سیر نزولی مطرح نیست (ر.ک: پولارد، ۱۳۵۴، ص ۱۲۳-۱۲۷؛ آرون، ۱۳۷۰، ص ۱۴۸-۱۴۹؛ باتومور، ۱۳۷۰، ص ۳۳۱-۳۳۲).

اشپنگلر مانند ویکو قایل به حرکت حلزونی و صعودی تاریخ است؛ بدین‌سان که هر فرهنگ و تمدنی پس از اتمام قوس صعود، قوس سقوط را طی کرده و از بین می‌رود، ولی در رشد و نمو فرهنگ و تمدن جدید تأثیر می‌گذارد. بنابراین، مسیر حرکت تاریخ مارپیچی، ولی رو به تکامل است (ر.ک: پولارد، ۱۳۵۴، ص ۱۷۷-۱۸۲).

توین‌بی نیز معتقد است: واحد ارزیابی حرکت تاریخ، تمدن‌ها هستند و تمدن‌ها مراحل خاصی را طی می‌کنند که ابتدایش قوس صعود است، ولی در صورت استقامت نداشتن در برابر تمدن‌های مهاجم، قوس سقوط را طی کرده، نابود می‌شوند. البته این به معنای فقدان تأثیر در تمدن‌های مرتبط و رقیب نیست، بلکه در تکامل آنها تأثیر می‌گذارند و بدین‌سان، حرکت تاریخ به صورت مارپیچی و رو به رشد و کمال استمرار می‌یابد (ر.ک: توین‌بی، ۱۳۵۳؛ همو، ۱۳۵۶؛ پولارد، ۱۳۵۴، ص ۱۸۲-۱۹۳؛ زرین‌کوب، ۱۳۷۵، ص ۲۲۸ به بعد).

در آثار متعددی از *استاد شهید مطهری* نیز به بحث «جهت حرکت تاریخ و اندیشه تکامل تاریخ» مورد عنایت ویژه‌ای شده است. ایشان پس از طرح اصل بحث، برخی از دیدگاه‌های فیلسوفان تکامل‌گرای تاریخ را مطرح و دیدگاه مارکس را به‌طور مبسوط تبیین و نقد کرده و سرانجام، ضمن تأیید حرکت تکاملی تاریخ در برخی محورهای منظور نظر فیلسوفان تاریخ، دیدگاه جدیدی برای تکامل تاریخ بیان نموده که درخور تفسیر و تدبیر است. از این‌رو، در این مقال، ابتدا دیدگاه استاد را به اختصار تبیین نموده، آن‌گاه ملاحظاتی دربارهٔ آن مطرح می‌کنیم.

شایان ذکر است که *استاد مطهری* دیدگاه خود درباره «تکامل تاریخ» را در برابر دیدگاه «تکامل در تاریخ» مارکس مطرح می‌کند و تکامل منظور مارکس را «تکامل ابزاری یا مادی تاریخ» و تکامل منظور خود را «تکامل معنوی یا فطری یا انسانی تاریخ» می‌نامد. منظور استاد از «تکامل معنوی» همان گرایش‌های متعالی ویژه انسان است؛ و مقصودش از «تکامل فطری» نیز تکامل استعدادهای متعالی انسانی؛ یعنی «فطرت» به معنای خاص است که شامل غرایز حیوانی نمی‌شود. مرادش از «تکامل انسانی تاریخ» نیز دقیقاً به معنای تکامل گرایش‌های معنوی و متعالی خاص انسان است.

از آن‌رو که حجم کلمات *استاد مطهری* در مجموعه آثار ایشان درباره «تکامل در تاریخ» به‌طور عام و دیدگاه «تکامل فطری تاریخ» به‌طور خاص زیاد و بعضاً تکراری است، در این نوشتار، ابتدا لبّ مطالب ایشان در قالب گزارش همراه با نقل قول مستقیم ارائه گردیده، سپس ملاحظاتی دربارهٔ دیدگاه استاد بیان می‌شود و آن‌گاه وجه جمع تهافت‌ها و تعارض‌های ظاهری سخنانشان دربارهٔ اندیشهٔ «تکامل تاریخ» بیان می‌شود.

مفهوم «تکامل» از منظر استاد مطهری

در بحث حاضر، ابتدا باید مفهوم «تکامل» را به درستی بررسی کرد؛ زیرا تا معلوم نشود مقصود از تکامل چیست، هرگونه اظهارنظر در باب تکامل یا عدم تکامل تاریخ بی‌فایده خواهد بود.

برخی از محققان مفهوم «پیشرفت» و «تکامل» را مفهومی واحد تلقی می‌کنند، درحالی‌که بسیاری از پیشرفت‌های موجود در دنیای جدید نمی‌تواند معرف تکامل حقیقی تاریخ باشد؛ زیرا برخی از آنها اگر از یک جهت در جامعه بشری رشد ایجاد کرده، از جهات مهم‌تر، موجب رکود جامعه بشری شده است.

از این‌رو، *استاد مطهری* معتقدند: «پیشرفت، تکامل نیست. مثال: سرعت پیشرفت صنعت، پیشرفت خبررسانی، رهایی از تعصبات دینی و گرفتاری در تعصبات نژادی و قومی و ملی (ناسیونالیسم)؛ آیا می‌توان گفت: ... علم در همه شئون تکامل یافته است، ولی فلسفه و خلاقیت هنری و خلاقیت اخلاقی

و انسانی و بالاخره، آنچه قابل انتقال نیست تکامل نیافته است؟ فرهنگ در بعضی کشورها، از بعضی جهات تکامل یافته است و از بعضی جهات، نه (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۱۰، ص ۳۶۶). اگر مقصود از «پیشرفت» سعادت و آسایش است، نه [بشر پیشرفت نداشته است] (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۱۰، ص ۳۶۷). *استاد مطهری* بین مفهوم «تکامل» و «پیشرفت» تفاوت قایل است و معتقد است: «در مفهوم تکامل، تعالی خوابیده است؛ یعنی تکامل حرکت است، اما حرکت رو به بالا و عمودی. تکامل، حرکت از سطحی به سطح بالاتر است، ولی پیشرفت در یک سطح افقی هم درست است».

چنان‌که در مورد بیماری گفته می‌شود: «فلان بیماری در حال پیشرفت است»، ولی گفته نمی‌شود: در حال تکامل است؛ زیرا در این امر تعالی نهفته نیست. یا اگر سپاهی سرزمینی را اشغال کند این اشغالگری و تجاوز پیشرفت شمرده می‌شود، ولی چون از تعالی تهی است، تکامل محسوب نمی‌شود. بر همین اساس، می‌فرماید:

ای بسا چیزها که برای انسان و جامعهٔ انسان پیشرفت باشد، ولی برای جامعهٔ انسانی تکامل و تعالی شمرده نشود. این را می‌گوییم برای اینکه معلوم شود که اگر بعضی از علما در اینکه بتوان نام بعضی از مسائل را «تکامل» گذاشت تردید کرده‌اند، نظرشان خالی از نوعی دقت نیست. با اینکه نظر آنها را تأیید نمی‌کنیم، ولی آنها متوجه نوعی دقت شده‌اند. پس «تکامل» با «پیشرفت» و همچنین با «توسعه» تفاوت دارد («توسعه» و «پیشرفت» تقریباً یک مفهوم دارند) (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۲۵، ص ۵۱۲).

بر همین اساس، بسیاری از محورهای رشد تمدن بشری مصداق پیشرفت است، نه تکامل، و اگر در جایی از این امور به «تکامل» یاد شده، از باب همراهی کردن با تسامح موجود در ادبیات غیردقیق و حساب‌نشدهٔ حاکم بر مباحث فلسفهٔ تاریخ است؛ چنان‌که *استاد مطهری* رشد بشر در ابزارسازی و سایر امور تمدنی را مصداق «پیشرفت» می‌خواند، نه «تکامل» (ر.ک: مطهری، ۱۳۸۴، ج ۲۵، ص ۵۱۴-۵۱۵).

بنابراین، *استاد مطهری* متقد ادبیات رایج در فلسفهٔ تاریخ است که مصادیق پیشرفت بشر در تاریخ را «تکامل تاریخ» می‌نامند، ایشان در بسیاری از فرازهای سخنان و نوشته‌های خود بر اساس ادبیات حاکم در فلسفه تاریخ و از باب تسامح و ایجاد زبان مشترک، سخن گفته و مصادیق «پیشرفت» را «تکامل» خوانده است.

بیان اجمالی اصل دیدگاه

به نظر می‌رسد بجاست پیش از تبیین دیدگاه «تکامل معنوی یا فطری تاریخ»، ابتدا اصل دیدگاه اجمال بیان شود و به دنبال آن، مبانی و مقدمات شکل‌گیری و سایر ابعاد دیدگاه استاد به گونهٔ تفصیلی مطرح شود.

استاد مطهری در کتاب *تکامل اجتماعی انسان در تاریخ*، ابعاد گوناگون پیشرفت در جوامع انسانی را به چهار تفکیک می‌کند:

۱. ابزارسازی و صنعتی (رابطهٔ انسان با طبیعت)؛
۲. ساختمان جامعهٔ انسانی از حیث پیچیدگی؛
۳. روابط انسان‌ها با یکدیگر؛
۴. رابطهٔ انسان با خودش.

ایشان سپس می‌فرماید: در دو بُعد اول، جای تردید در پیشرفت نیست، اما در دو بُعد سوم و چهارم، برخی تردید کرده‌اند (ر.ک: مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲۵، ص ۵۱۴-۵۲۱). از مجموع مباحثی که شهید مطهری در این کتاب مطرح کرده است، به دست می‌آید که ایشان، دیدگاه تکامل در همهٔ ابعاد را پذیرفته است. از جمله، نوشته است: «ما هم معتقدیم که جامعه بشر همه‌جانبه رو به تکامل است و به مراحل نهایی نزدیک می‌شود» (همان، ص ۵۱۱).

پیشرفت بشر در دو بعد ابزارسازی و صنعتی و ساخت اجتماعی، امری محسوس است. حال جای این پرسش وجود دارد که استاد بر اساس چه تفسیری معتقد است جامعهٔ بشری به مرور زمان، در دو بعد روابط انسان‌ها با یکدیگر و روابط انسان با خود نیز، که جنبهٔ اخلاقی و معنوی دارد، تکامل یافته است؟! این در حالی است که صفحات تاریخ پر از صحنه‌های ظلم و فساد و انحطاط‌های ناشی از جهل بشر است.

با مطالعهٔ آثار استاد در این زمینه، معلوم می‌شود ایشان معتقد است: روند حرکت تاریخ به گونه‌ای است که بشر به تدریج بر خواسته‌های مادی و حیوانی‌اش غلبه یافته، وابستگی‌اش به اعتقادات و باورها زیاد می‌شود؛ یعنی رفتاراش را بر پایهٔ تمایلات مادی و پست شکل نمی‌دهد، بلکه بر اساس تمایلات متعالی و فطری سامان می‌یابد. ایشان معتقد است:

انسان در اثر همه‌جانبه بودن تکاملش، تدریجاً از وابستگی‌اش به محیط طبیعی و اجتماعی کاسته و به نوعی وارستگی - که مساوی است با وابستگی به عقیده و ایمان و ایدئولوژی-افزوده است و در آینده، به آزادی کامل معنوی، یعنی وابستگی کامل به عقیده و ایمان و مسلک و ایدئولوژی خواهد رسید (مطهری، ۱۳۹۰، ج ۲۴، ص ۴۲۳).

تاریخ بستر ظهور ابعاد فطرت به معنای اعم (تمایلات حیوانی و انسانی) است، ولی با گذر زمان، زمینهٔ ظهور ابعاد متعالی فطرت به معنای اخص بیشتر فراهم شده، هویت انسانی انسان در تاریخ بیشتر بروز پیدا می‌کند. به عبارت دیگر، «سیر تکاملی بشریت به سوی آزادی از اسارت طبیعت مادی و شرایط

اقتصادی و منافع فردی و گروهی، و به سوی هدفی و مسلکی بودن و حکومت و اصالت بیشتر ایمان و ایدئولوژی است» (مطهری، ۱۳۹۰، ج ۲۴، ص ۴۲۹).

البته این به آن معنا نیست که انسان‌ها به تدریج، از بهره‌وری از امور مادی دست شسته، به رهبانیت و دوری‌گزینی از عمران و آبادانی دنیا و کام‌جویی از آن روی می‌آورند، بلکه به آن معناست که «انسان در گذشته، با اینکه از مواهب طبیعت کمتر بهره‌مند بوده، مملوک و اسیر و برده طبیعت بوده است و انسان آینده در عین اینکه حداکثر بهره‌برداری از طبیعت را خواهد کرد، از اسارت طبیعت آزاد و بر حاکمیت خود بر طبیعت خواهد افزود» (مطهری، ۱۳۹۰، ج ۲۴، ص ۴۲۳).

مقدمات فهم دیدگاه تکامل تاریخ استاد مطهری

برای تبیین دیدگاه *استاد مطهری*، باید به برخی از مبانی و ابعاد دیدگاه ایشان اشاره کرد. البته این مبانی و ابعاد در کلمات ایشان به صورت پراکنده آمده، اما با مطالعه و تأمل در مجموع مطالب ایشان، دربارهٔ اندیشهٔ «تکامل در تاریخ»، می‌توان به نکات ذیل برای فهم دقیق‌تر دیدگاه استاد تحت عنوان «تکامل معنوی یا انسانی یا فطری تاریخ» دست یافت:

۱. فطرت داشتن انسان

برخی از فیلسوفان تاریخ معتقدند: انسان در ابتدای تولد از هرگونه استعداد متعالی (غیر حیوانی) تهی است و مانند مومی است که محیط اجتماعی آن را شکل می‌دهد. انسان به‌خودی‌خود، هیچ عنصر شخصیت‌ساز درونی ندارد و جامعه و تاریخ به انسان شخصیت می‌دهد. مکتب مارکس چنین دیدگاهی دربارهٔ انسان دارد (ر.ک: مطهری، ۱۳۹۰، ج ۲۴، ص ۴۲۲). ولی از منظر *استاد مطهری*، انسان به‌خودی‌خود، جدای از تأثیر محیط بر او، مانند ظرف تهی و توخالی نیست که شخصیتش تنها توسط محیط و جامعه ساخته شود، بلکه از آغاز تولد، دارای گرایش‌های خاص و بینش‌های ویژه‌ای در روح خود است که به فعلیت نرسیده و با تولد و گذشت زمان و ارتباط با سایر هم‌نوعان به فعلیت می‌رسد. به تعبیر دیگر، «از نظر بینش انسانی و فطری، هرچند انسان در آغاز پیدایش، شخصیت انسانی بالفعل ندارد، ولی بذر یک سلسله بینش‌ها و یک سلسله گرایش‌ها در نهاد او نهفته است» (مطهری، ۱۳۹۰، ج ۲۴، ص ۴۲۲) و جامعه و تاریخ موجب تقویت یا تضعیف استعدادهای نهفته در فطرت و طبیعت انسان می‌شود. «حرکت انسان به سوی کمالات انسانی‌اش، از نوع حرکت «دینامیکی» است، نه از نوع حرکات

«مکانیکی» (همان)؛ یعنی حاوی استعدادهایی در ضمیر خود است که باید «پرورش» داده شود، نه مانند یک مادهٔ صنعتی. بنابر تفسیر انسانی و فطری تاریخ، انسان و ارزش‌های انسانی به‌خودی‌خود، چه در قالب فرد و چه جامعه، امری اصیل است و تنها ماده خام و ابزار کار محسوب نمی‌شود.

انسان‌ها در روان خود، دارای دو سلسله استعداد و گرایش و بینش هستند: یک سلسله گرایش پست حیوانی که در این زمینه با حیوانات مشترک هستند، و یک سلسله گرایش عالی که خاص انسان است. گاه از این دو دسته به صورت یک‌جا تحت عنوان «فطرت» به معنای اعم یاد می‌شود که شامل دو سطح «پست» و «عالی» است. و گاه از تمایلات پست حیوانی با عنوان «غریزه» و از بینش‌ها و تمایلات عالی با عنوان «فطرت» به معنای خاص یاد می‌گردد که شامل اموری همچون بینش‌ها و گرایش‌های دینی، اخلاقی، حقیقت‌جویی و زیبایی‌خواهی می‌شود و ارکان اولیه هویت انسانی انسان و فصل‌میز انسان با سایر حیوانات همین امور است؛ یعنی حیوانات تنها دارای گرایش فرودست هستند، ولی انسان علاوه بر این گرایش‌ها و بینش‌ها و گرایش‌های متعالی برخوردار است. (ر.ک: مطهری، ۱۳۹۰، ج ۲۴، ص ۴۲۲-۴۲۳).

دو تفسیر «ابزاری» [تفسیر مارکس] و «فطری» دربارهٔ حرکت تکاملی تاریخ، معلول دو نوع مبنای انسان‌شناسی است. بنا بر تفسیر ابزاری تاریخ، انسان موجودی کاملاً مادی و تهی از هرگونه عنصر شخصیت‌ساز درونی است که در برخورد با طبیعت، در اثر جبر محیط و طبیعت بیرونی‌اش شخصیت می‌یابد، «انسان در ذات خود، فاقد شخصیت انسانی است هیچ امر ماورای حیوانی در سرشت او نهاده نشده است» (مطهری، ۱۳۹۰، ج ۲۴، ص ۴۳۱).

بر اساس این مبنای، تنها چیزی که در انسان اصالت دارد و به صورت غریزه در او وجود دارد ابعاد حیوانی اوست؛ ابعادی همچون احساسات پنج‌گانه، شهوت خوردن و آشامیدن و شهوات جنسی. در نتیجه، انسان «موجودی است اسیر منافع مادی، محکوم جبر ابزار تولید، در اسارت شرایط مادی اقتصادی؛ وجدانش، تمایلاتش، قضاوت و اندیشه‌اش، انتخابش جز انعکاسی از شرایط طبیعی و اجتماعی محیط نیست؛ ... ماده خامی است که در او اقتضای حرکت به سوی مقصد و هدف ویژه‌ای نیست» (مطهری، ۱۳۹۰، ج ۲۴، ص ۴۳۱).

نکته مهم‌تر اینکه تأثیر انسان بر محیط صرفاً یک تأثیر جبری و غیرقابل تخلف نیست. انسان به سبب برخورداری از قوا و استعدادهاى مزبور، گاه «عکس‌العمل‌هایی در برابر محیط انجام می‌دهد، بر خلاف آنچه یک حیوان ناآگاه و محکوم محیط انجام می‌دهد. خصلت اساسی و ویژهٔ انسان - که معیار انسانیت

اوست و بدون آن از انسانیت فقط نام می‌ماند و بس - نیروی تسلط و حاکمیت انسان بر نفس خویشتن و قیام علیه تبهکاری‌های خود است. روشنی‌های حیات انسانی در طول تاریخ، از همین خصلت ناشی می‌شود و این خصلت عالی در نظریه ابزاری نادیده گرفته شده است» (مطهری، ۱۳۹۰، ج ۲۴، ص ۴۳۲).

۲. اصالت فلسفی تاریخ

یکی از مبانی بحث‌های فلسفه اجتماع و تاریخ این است که آیا جامعه و تاریخ در کنار افراد، دارای وجود جداگانه‌ای هستند یا تنها یک مفهوم انتزاعی محسوب می‌شوند که از آرایش افراد نسبت به یکدیگر شکل می‌گیرند و تنها افراد اصالت فلسفی دارند؟ لازمهٔ سخن برخی از جامعه‌گرایان دربارهٔ جامعه و تاریخ حاکی از این است که آنان برای جامعه و تاریخ در کنار افراد اصالت فلسفی قایلند (ر.ک: کار، ۱۳۵۱، ص ۴۶-۴۷؛ استونز، ۱۳۷۹، ص ۲۰ و ۴۰ و ۷۸؛ گورویچ و مندارس، ۱۳۵۴، ص ۲۰؛ مصباح، ۱۳۷۲، ص ۵۱-۵۳).

هگل و پیروانش تاریخ را کشتارگاه اراده‌های فردی انسان‌ها، و شیطانی فریب‌کار و مکار شمرده‌اند، و انسان‌ها را در برابر حوادث تاریخ، تنها قابله‌هایی توصیف کرده‌اند که فقط به وضع حملِ مادرِ آبستنِ تاریخ کمک می‌کنند. از منظر این فیلسوفان، تاریخ سنگ‌دل‌ترین خدایان است که ارابهٔ پیروزی خود را از روی اجساد مردگان و طاغیان به پیش می‌راند (ر.ک: سروش، ۱۳۵۷، ص ۸-۹).

در مقابل، برخی از فردگرایان به گونه‌ای از جامعه و تاریخ سخن می‌گویند که لازمه سخن آنان این است که جامعه به‌خودی‌خود اصالت فلسفی ندارد و افراد امری اصیل و جامعه امری اعتباری است (ر.ک: مصباح، ۱۳۷۲، ص ۵۶-۵۴).

در میان فلاسفهٔ اسلامی، استاد شهید مطهری معتقد است: هم فرد اصیل است و هم جامعه، و وجود جامعه در وجود مجموع افراد محقق شده، از مجموع افراد انتزاع می‌شود (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۳۳۵-۳۴۶). ایشان در تبیین این نظریه می‌فرماید:

نظریهٔ سوم، هم فرد را اصیل می‌داند و هم جامعه را. از آن نظر که وجود اجزای جامعه (افراد) را در وجود جامعه حل شده نمی‌داند و برای جامعه وجودی یگانه مانند مرکبات شیمیایی قایل نیست، اصالة‌الفردی است، اما از آن جهت که نوع ترکیب افراد را از نظر مسائل روحی و فکری و عاطفی از نوع ترکیب شیمیایی می‌داند، که افراد در جامعه هویت جدید می‌یابند که همان هویت جامعه است - هرچند جامعه هویت یگانه ندارد - اصالة‌الاجتماعی است. بنابراین نظریه، در اثر تأثیر و تأثر اجزا، واقعیت جدید و زنده‌ای پدید آمده است، روح جدید و شعور و وجدان و اراده و

خواست جدیدی پدید آمده است. علاوه بر شعور و وجدان و اراده و اندیشه فردی افراد، و بر شعور و وجدان افراد غلبه دارد (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۳۳۹).

ایشان معتقد است: جامعه و تاریخ از ترکیب حقیقی ارواح افراد با یکدیگر تشکیل شده است. بنابراین، مانند تک تک انسان‌ها دارای دو دسته مذکور از تمایلات بوده و علاوه بر آنها، دارای خصلت‌های ویژه دیگری نیز هست. ایشان از نظر فلسفی، جامعه را از جنبه رابطه‌اش با اجزا و افراد، مرکب واقعی و از لحاظ خصلت‌ها، ترکیبی از مجموع خصلت‌های عالی و دانی افراد به علاوه یک سلسله خصلت‌های دیگر می‌شناسد که در وجود باقی و مستمر جامعه، که «انسان الکلی» است، استمرار دارد. این حقیقت که می‌گویند:

رگ است این آب شیرین، آب شور در خلایق می‌رود تا نفع صور

در اندام باقی و مستمر جامعه، یعنی در وجود «انسان الکلی» صدق می‌کند. این رگ‌های پیکر اجتماع است که در برخی، آب شیرین و در برخی آب شور در جهیدن است و تا نفع صور، یعنی تا انسان در روی زمین هست، این جریان ادامه دارد و فنای افراد تأثیری در آن نمی‌بخشد. آری، تکامل انسان و جامعه انسان نظام بهتر به آن خواهد بخشید (مطهری، ۱۳۹۰، ج ۲۴، ص ۴۲۳). بنابراین، جامعه و تاریخ دارای طبیعتی مرکب از غرایز حیوانی و فطرت انسانی است.

۳. فطرت داشتن تاریخ

نکته حایز اهمیت دیگر در تبیین دیدگاه تکامل فطری تاریخ این است که بر اساس بینش استاد مطهری، تاریخ نه تنها اصالت فلسفی دارد، بلکه دارای فطرت و طبیعت نیز هست؛ یعنی در پدیده تاریخ مانند افراد، گرایش‌های خاصی نهفته است. یکی از تمایل‌های تاریخ تمایل به کمال‌خواهی است. طبیعت تاریخ به سبب این میل، همواره رو به تکامل است، ولی چون استعدادهاى نهفته در تاریخ مانند استعدادهاى افراد جنبه مادی و معنوی دارد، تکامل تاریخ تنها منحصر در تکامل در امور مادی و ابعاد سخت‌افزاری تمدن بشری نیست، بلکه جنبه معنوی و نرم‌افزاری- یعنی فکری و فرهنگی و اخلاقی- نیز دارد.

بر حسب این بینش، تاریخ مانند خود طبیعت، به حکم سرشت خود، متحول و متکامل است؛ حرکت به سوی کمال، لازمه ذات اجزای طبیعت و از آن جمله، تاریخ است؛ و طبیعت تاریخ نه یک طبیعت مادی محض، بلکه مانند طبیعت فرد انسان، طبیعتی مزدوج است از ماده و معنی. تاریخ صرفاً یک حیوان اقتصادی نیست. تحول و تکامل تاریخ تنها جنبه فنی و تکنیکی ابزاری و آنچه بدان «تمدن» نام می‌دهند، ندارد؛ گسترده و همه‌جانبه است؛ همه شئون معنوی و فرهنگی انسان را دربر می‌گیرد و در جهت آزادی انسان از وابستگی‌های محیطی و اجتماعی است (مطهری، ۱۳۹۰، ج ۲۴، ص ۴۲۳).

عامل محرک حرکت تکاملی تاریخ فطرت کمال‌خواه نهفته در سرشت تاریخ، و انسان‌های بازیگر آن هستند و این نیرو موجب پیشرفت مادی و معنوی یا تمدنی و فرهنگی جامعه بشری می‌شود؛ زیرا «تکامل ابزار تولید به نوبه خود، معلول حس فطری کمال‌جویی و تنوع‌طلبی و گسترش‌خواهی و ناشی از نیروی ابتکار انسان است. این حس و این نیرو در همه جوانب زندگی انسانی، به موازات با یکدیگر، در حال گسترش بوده و هست» (مطهری، ۱۳۹۰، ج ۲۴، ص ۴۲۳-۴۲۴).

۴. فرایند تکامل تاریخ

انسان‌ها دارای دو گرایش متضاد دنیوی و اخروی یا مادی و معنوی یا پست و متعالی هستند. برخی از انسان‌ها دارای گرایش‌های حیوانی قوی و برخی دارای میل‌های انسانی پررنگ‌تری هستند. تاریخ عرصه نزار میان دو گروه مذکور است. به دیگر سخن، انسان‌ها در «میان‌غرایز متمایل به پایین، که هدفی جز یک امر فردی و محدود و موقت ندارد و غرایز متمایل به بالا، که می‌خواهد از حدود فردیت خارج شود و همه بشریت را دربرگیرد و می‌خواهد شرافت‌های اخلاقی و مذهبی و علمی و عقلانی را مقصد قرار دهد، به سر می‌برند. در نتیجه، همواره درگیر یک نبرد درونی بین این دو گرایش هستند و این نبرد منجر به نبرد میان گروه‌های اجتماع می‌شود؛ یعنی به نبرد میان انسان‌های کمال یافته و دارای آزادی معنوی، و انسان‌های منحط و حیوان‌صفت کشیده می‌شود؛ چنان‌که قرآن مجید این نبرد را در آغاز خلقت، در داستان هابیل و قابیل به تصویر کشیده و قدما از آن با عنوان «نبرد میان عقل و نفس» یاد کرده‌اند. این نبردها همواره در تاریخ وجود داشته است و نقش اصلی در پیشبرد تاریخ ایفا می‌کند.

نبردهای پیش‌برنده تاریخ موجب تکامل انسانیت و ابعاد متعالی فطرت بشر شده است؛ زیرا چه در گذشته تاریخ و چه در آینده، جنبه ایدئولوژیک و ارزشی نبردها به تدریج، بیش از جنبه مادی بوده و خواهد بود؛ یعنی برخی از انسان‌ها به جای اینکه بر سر شکم و شهوت و زمین و پول با هم بجنگند، برای دستیابی به اهداف معنوی و آرمان‌های متعالی با دیگران می‌جنگند.

در طول تاریخ گذشته و آینده، نبردهای انسان تدریجاً بیشتر جنبه ایدئولوژیک پیدا کرده و می‌کند و انسان تدریجاً از لحاظ ارزش‌های انسانی به مراحل کمال خود، یعنی به مرحله انسان ایده‌آل و جامعه ایده‌آل نزدیک‌تر می‌شود، تا آنجا که در نهایت امر، حکومت عدالت، یعنی حکومت کامل ارزش‌های انسانی- که در تعبیرات اسلامی از آن به «حکومت مهدی» تعبیر شده است- مستقر خواهد شد و از حکومت نیروهای باطل و حیوان‌مآبانه و خودخواهانه و خودگرایانه اثری نخواهد بود (مطهری، ۱۳۹۰، ج ۲۴، ص ۴۲۶).

این امر نوعی تکامل محسوب می‌شود؛ زیرا جنگ بر سر شهوات حیوانی در عالم حیوانات هم وجود دارد و هیچ تأثیری در رشد ابعاد انسانی انسان ندارد، ولی وقتی انسان‌هایی برای برقراری توحید و معنویت و استقرار دین حق می‌جنگند به‌یقین، ابعاد معنوی وجودشان رشد می‌کند (ر.ک: مطهری، ۱۳۹۰، ج ۲۴، ص ۴۲۶).

۵. الگوی حرکت تکاملی تاریخ

طبق دیدگاه *استاد مطهری*، حرکت تاریخ در پرتو فطرت متعالی انسانی، رو به رشد و تکامل است، ولی نه تکامل قدم به قدم و دایمی، بلکه تکامل مجموعی و نوسانی؛ یعنی برخلاف دیدگاه مارکس، که مراحل تکاملی خاصی برای تاریخ تعریف کرده و معتقد بود: عبور از این مراحل امری جبری است و تاریخ همواره روبه جلو می‌رود و بازگشت در تاریخ معنا ندارد، *استاد مطهری* معتقد است: حرکت تکاملی تاریخ به‌سبب آنکه انسان در ساختن آن نقش دارد و انسان‌ها دارای اراده و اختیار هستند، یک حرکت نوسانی است؛ یعنی گاه به جلو و گاه به عقب و گاه ایستاست، ولی این روند با تکامل نیز هم‌نواست (ر.ک: مطهری، ۱۳۸۴، ج ۱۵، ص ۲۱۱-۲۱۲).

بنابر این نظر، تاریخ در کنار پیشرفت، عقب‌گرد هم دارد، ولی وقتی عقب‌گردها و حرکت‌های رو به جلوی تاریخ را با هم مقایسه می‌کنیم و معدل می‌گیریم، معدل حرکت تاریخ تکاملی است؛ یعنی در مجموع، پیشرفت‌های تاریخ بیش از پس‌رفت‌های آن است و تکامل مجموعی تاریخ غیرقابل انکار است (ر.ک: مطهری، ۱۳۸۴، ج ۱۵، ص ۲۳۵-۲۳۶).

دلایل دیدگاه تکامل معنوی

۱. تبدیل اهداف پست بشر به اهداف متعالی

یکی از استشهادهای تاریخی *استاد مطهری* برای اثبات دیدگاهش، جنگ‌های صدر اسلام است؛ زیرا در آن عصر، انسان‌هایی ظهور کردند که با ایمان به توحید و وحی و نبوت و معاد، در راه رشد یکتاپرستی و احیای ارزش‌های دینی و نفی شرک و بت‌پرستی جنگیدند و به جای جنگ برای شکم و شهوت، بر سر امر به معروف و نهی از منکر و احیای ایدئولوژی و ارزش‌های اسلامی جان‌فشانی کردند (ر.ک: با این جمله، ماهیت نهضت آنها را مشخص می‌کند: «وَحَمَلُوا بِصَابِرَتِهِمْ عَلَىٰ أَسْيَافِهِمْ» (نهج‌البلاغه، ۱۳۹۳، خ ۱۴۸)؛ بینش‌های واقع‌بینانه خویش را بر شمشیرهای خود حمل می‌کردند (مطهری، ۱۳۹۰،

ج ۲۴، ص: ۴۲۲-۴۲۶)؛ یعنی بر اساس بصیرت دینی با شمشیر جهاد می‌کردند، نه بر پایه شکم و شهوت و شهرت.

از سوی دیگر، *استاد مطهری* به «قیام‌های آزادی‌خواهانه شرق و غرب در دو قرن گذشته برای برقراری مردم‌سالاری، که نمونه‌اش نهضت مشروطیت ایران است» (مطهری، ۱۳۹۰، ج ۲۴، ص ۴۲۲-۴۲۶)، استشهد می‌کند که برای آزادی از ظلم و استبداد بود و هیچ ربطی با تکامل ابزار تولید نداشت.

۲. استشهد به قرآن

از منظر استاد، قرآن مجید تفسیر انسانی یا فطری تاریخ را تأیید کرده است؛ زیرا قرآن مجید قافلهٔ بشریت از آغاز تا انجام خلقت را به دو دستهٔ کلان «اهل حق» و «اهل باطل» تقسیم می‌کند و تاریخ را بر پایهٔ نزاع این دو گروه تفسیر می‌نماید و در آیه ۱۸ سورهٔ انبیاء می‌فرماید: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَىٰ الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ...»؛ بلکه حق را بر باطل می‌افکنیم، پس آن را فروشکند و باطل بی‌درنگ نابود می‌شود... یعنی: ما عالم را به‌صورت لهو خلق نکرده‌ایم، بلکه پیوسته حق را به سوی باطل پرتاب می‌کنیم و ناگهان باطل را نابود می‌سازیم، از این رو، *استاد مطهری* می‌فرماید:

بدون شک، تعبیر و تفسیر قرآن از تاریخ، به شکل دوم [تفسیر فطری تکامل در تاریخ] است. از نظر قرآن مجید، از آغاز جهان، همواره نبردی پیگیر میان گروه اهل حق و گروه اهل باطل، میان گروهی از طراز ابراهیم و موسی و عیسی و محمد - صلوات الله علیهم - و پیروان مؤمن آنها و گروهی از طراز نمود و فرعون و جباران یهود و ابوسفیان و امثالهم برپا بوده است؛ هر فرعونی موسایی در برابر خود داشته است (لِكُلِّ فِرْعَوْنٍ موسى)... در این نبردها و ستیزها، گاهی حق، و گاهی باطل پیروز بوده است (مطهری، ۱۳۹۰، ج ۲۴، ص ۴۳۲-۴۳۳).

ملاحظات دربارۀ دیدگاه استاد مطهری

استاد شهید مطهری تقریباً نیم قرن پیش زمانی که مباحث فلسفه نظری تاریخ تازه در مجامع دانشگاهی ایران مطرح شده بود، به مباحث آن عنایت نشان داد و پس از تبیین دیدگاه‌های رقیب، آنها را نقد و سعی کرد دیدگاه خود را به‌عنوان یک فیلسوف و عالم دینی در بحث مذکور تبیین نماید و این شایستهٔ تقدیر و ارج نهادن است و از همین منظر، تلاش ایشان برای تبیین و نقد نظریات مطرح‌شده دربارهٔ تکامل در تاریخ و تولید دیدگاه جدید دربارهٔ آن، میراثی گران‌بها و ماندگار و مفید برای محققان حوزهٔ فلسفه تاریخ بوده و خواهد بود. ولی از آنجاکه نظریات علمی اگر با نگاه متأملانه و انتقادی بررسی شود به مرور زمان، بالنده می‌شوند؛ بدین‌روی در این قسمت، ملاحظات دربارۀ دیدگاه تکامل فطری تاریخ مطرح می‌شود که توجه به آنها می‌تواند مفید باشد.

۱. عدم شفافیت معیار «تکامل»

یکی از ملاحظات آنکه در این دیدگاه مشاهده می‌شود عدم شفافیت معیار «تکامل» از منظر استاد است. گرچه ایشان فرموده که جامعه و تاریخ در حال تکامل است و معیار تکامل آن را در شکوفایی استعدادهای فطری جامعه دانسته، ولی از سوی دیگر، معتقد است: کشف استعدادهای فطری— که از منظر ایشان، معیار کمال جامعه و تاریخ محسوب می‌شوند— دشوار است و هنوز وحدت نظری در این زمینه وجود ندارد. همین امر موجب می‌شود تا بخش‌هایی از معیار تکامل تاریخ در حاله‌ای از ابهام بماند و بالطبع، اعتبارسنجی و راستی‌آزمایی دیدگاه در فرایند مطالعات تاریخی دشوار شود. ایشان می‌فرماید:

... ما تکامل جامعه را این‌جور می‌توانیم تعریف کنیم: [به فعلیت رسیدن] استعدادهای فطری‌ای که در جامعه هست و می‌تواند به مرحله فعلیت برسد ... بنابراین، تعریف «تکامل» روی این حساب‌ها تا اندازه‌ای روشن می‌شود، ولی کشف این مطلب که کمال انسان در چیست و کمال جامعه انسان در چیست، می‌توان گفت: مسئله‌ای است که هنوز درباره آن لاقول وحدت نظر پیدا نشده است (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۱۵، ص ۲۱۶-۲۱۷).

همچنین در مباحث (نقدی بر مارکسیسم) نیز می‌گوید: هرچه استعدادهایی که در متن خلقت در نهاد انسان‌ها و در نهاد جامعهٔ انسانی قرار داده شده است بیشتر به فعلیت برسد، جامعه بیشتر به کمال رسیده است (مطهری، ۱۳۷۳، ج ۱۳، ص ۸۲۵-۸۲۶). ولی ایشان معین نمی‌کند که این استعدادهای نهفته در نهاد انسان چیست؟

اگر مقصود از «استعدادهای فطری»، فضایل اخلاقی و به تعبیر استاد، گرایش‌های متعالی انسان است، شواهد زیادی در تاریخ به چشم می‌خورد که تاریخ بشر از لحاظ اخلاق و معنویت و فضیلت، کارنامهٔ سیاهی داشته، به‌گونه‌ای که اثبات سیر استکمالی در این بخش، کاری بس دشوار است. و اگر مقصود از «شکوفایی استعدادهای فطری» مجموعه استعدادهای مادی و درونی انسان‌ها و جامعهٔ انسانی در بستر تاریخ است، اعم از علوم (فلسفی، تجربی و انسانی)، صنعت، روابط اجتماعی، شهرسازی، باید گفت: تکامل تاریخ در محورهای مذکور مشهود است. اما استاد هویت اصلی انسان و جامعهٔ انسانی را در استعدادهای معنوی انسانی می‌داند، و تکامل مادی، که تأمین‌کنندهٔ رفاه مادی انسان‌ها در تاریخ است، نمی‌تواند معرف تکامل و معیار تکامل انسانی تاریخ باشد؛ چنان‌که خود استاد در کتاب *نقدی بر مارکسیسم*، در عین اذعان به تکامل ابعاد مادی تاریخ، این نوع تکامل را تکامل تاریخ نمی‌داند و می‌فرماید:

این تکاملی که اینها می‌گویند جامعهٔ بشری پیدا کرده است، در سه مورد قابل تصور است: یکی «تکامل در ابزار» که این مطلب مسلم است و جای شک نیست که ابزار تکامل پیدا کرده، دیگر تکامل به معنای «اسپنری»؛ یعنی جامعه در روابط تکامل پیدا کرده و از نظر تنوع و تقسیم کار، متکامل شده است. تکامل به این معنا هم غیرقابل انکار است: ... ولی مسئلهٔ دیگر (و مهم‌تر) مسئلهٔ معنوی است که آیا انسان همچنان‌که از نظر ابزار و تشکیلات تکامل پیدا کرده است، از نظر معنوی هم تکامل پیدا کرده است؟ جنبهٔ معنوی باز به دو قسمت تقسیم می‌شود: «معنوی» به معنای «علمی»؛ یعنی علم و اطلاع و آگاهی و مانند آن، تکامل در این قسمت هم قابل انکار نیست. قسم دوم، معنوی به معنای «انسانی»، یا به قول اینها «ارزش‌های انسانی و ارزش‌های اخلاقی». آیا جامعه به همان نسبت که در آن دو سه قسمت تکامل پیدا کرده، در ارزش‌های انسانی هم پیش رفته است؟ به آن نسبت که بدون شک پیش رفته و احدی هم ادعا نکرده و حتی اگر کسی بگوید «پیش که نرفته، سهل است؛ در این قسمت‌ها عقب هم افتاده»، به نظر ما، حرف دور از حقیقت نگفته است (مطهری، ۱۳۷۳، ج ۱۳، ص ۷۷۹-۷۸۰).

با توجه به مطالب مزبور، معیار تکامل در دیدگاه تکامل فطری تاریخ تا اندازه‌ای مبهم می‌ماند.

۲. تناقض

شاید همین ابهام موجب نوعی تناقض و ناهماهنگی در مجموعه سخنان و نوشته‌های استاد در خصوص اندیشهٔ «تکامل در تاریخ» شده است. استاد از یک‌سو، معتقد است: انسان در آزادی و استقلال از انسان‌های دیگر و آزادی از حیوانیت خودش آزاد نشده و در این زمینه، که ناظر به امور معنوی انسان است، تکاملی پدید نیامده است (ر.ک: همان، ص ۷۸۱-۷۸۲). ولی از سوی دیگر، می‌فرماید: تکامل تاریخ را تنها در تکامل ابعاد مادی تاریخ نباید خلاصه کرد، بلکه بشر در طول تاریخ، در ابعاد معنوی و آزادی از خویشتن خویش نیز رشد و تکامل داشته است؛ چنان‌که در کتاب *قیام و انقلاب مهدی* می‌نویسد:

تحول و تکامل تاریخ تنها جنبهٔ فنی و تکنیکی ابزاری و آنچه بدان «تمدن» نام می‌دهند، ندارد؛ گسترده و همه‌جانبه است؛ همه شئون معنوی و فرهنگی انسان را دربر می‌گیرد و در جهت آزادی انسان از وابستگی‌های محیطی و اجتماعی است. انسان در اثر همه‌جانبه بودن تکاملش، تدریجاً از وابستگی‌اش به محیط طبیعی و اجتماعی کاسته و به نوعی وارستگی، که مساوی است با وابستگی به عقیده و ایمان و ایدئولوژی، افزوده است و در آینده، به آزادی کامل معنوی، یعنی وابستگی کامل به عقیده و ایمان و مسلک و ایدئولوژی خواهد رسید (مطهری، ۱۳۹۰، ج ۲۴، ص ۴۲۳).

این در حالی است که در کتاب *نقدی بر مارکسیسم* در رشد معنوی جامعهٔ بشری در طول تاریخ تردید می‌کند و می‌نویسد:

اگر مسئلهٔ کمال انسان را در نظر بگیریم، قبلاً گفتیم که در انسان، سه نوع، بلکه به اعتباری چهار نوع تکامل تصور می‌شود: یکی تکامل ابزارها و فنون؛ دوم تکامل در روابط اجتماعی که به معنای پیچیده‌تر

شدن روابط است؛ سوم تکامل معنوی است که این نوع تکامل مورد تردید است و معلوم نیست انسان در این زمینه تکامل یافته است یا نه؟ (مطهری، ۱۳۷۳، ج ۱۳، ص ۷۸۰).

ایشان همچنین به نقل از یکی از نویسندگان و محققان، دربارهٔ انحطاط غرب می‌نویسد:

غرب به دو مصیبت گرفتار است و به همین جهت، تهدید به سقوط می‌شود: یکی خلأ آرمانی؛ دیگر جهنم خوشی‌ها (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۱۵، ص ۲۰۲). ... این خلأ آرمانی، که او می‌گوید، مربوط می‌شود به مسئله‌ای که ما در کتاب قیام و انقلاب مهدی طرح کردیم که تکامل انسان در جهت رهایی از وابستگی به طبیعت بیرونی و درونی و انسان‌های دیگر و به سوی وابستگی به عقیده و آرمان بوده و خواهد بود (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۱۵، ص ۲۰۲).

پیداست که این مطالب با آنچه دربارهٔ تکامل معنوی تاریخ بیان شده معارض است. شاید کسانی بگویند: دیدگاه «تکامل معنوی تاریخ» به این معنا نیست که در همهٔ مقاطع تاریخ، جامعهٔ بشری در حال یک سیر خطی در حال رشد معنوی بوده، بلکه مقصود این است که در یک مسیر مارپیچی در حال رشد معنوی است و استاد آنجا که از سقوط معنوی بشر سخن می‌گوید یا انحطاط اخلاقی غرب را مطرح می‌کند، کلامش ناظر به افت‌های معنوی برخی از مقاطع تاریخی است؛ ولی چون از «تکامل معنوی تاریخ» سخن می‌گوید، سخنانش ناظر به حرکت مجموعی تاریخ یا معدل حرکت جامعه بشری در طول تاریخ در مسیر مادیت و معنویت است. به دیگر سخن، ایشان معتقد است: بشر در عین اینکه در برخی مقاطع زندگی، ضد اخلاق و معنویت حرکت کرده، در برخی مقاطع دیگر به سوی معنویت گام برداشته، ولی مجموع گام‌های رو به معنویت بشر نسبت به گام‌های رو به مادیت بیشتر بوده است و از این رو، می‌توان گفت: معدل سیر حرکت تاریخ در زمینهٔ ارزش‌های اخلاقی و معنوی بیش از سیر حرکت در جهت امور مادی و شهوانی بوده است. شواهد موجود در بیانات استاد مؤید همین نظر است (ر.ک: مطهری، ۱۳۸۴، ج ۱۵، ص ۲۱۱-۲۱۲ و ۲۳۵-۲۳۶). ولی این توجیه کافی به‌نظر نمی‌رسد؛ زیرا نقد ما ناظر به اصل «تکامل معنوی تاریخ» است نه گونهٔ تکامل معنوی تاریخ.

۳. فقدان استدلال کافی برای اثبات دیدگاه

نکتهٔ درخور ملاحظهٔ دیگر دربارهٔ دیدگاه «تکامل فطری تاریخ»، کمبود استشادهای تاریخی یا قرآنی برای اثبات این دیدگاه است. یکی از استشادهای تاریخی *استاد مطهری* برای اثبات دیدگاهش، جنگ‌های صدر اسلام است (ر.ک: مطهری، ۱۳۹۰، ج ۲۴، ص ۴۲۶-۴۳۳). ایشان معتقد است: مردم در آن برهه، بر اساس بصیرت دینی با شمشیر جهاد می‌کردند نه بر پایهٔ شکم و شهوت و شهرت. از سوی

دیگر، ایشان به قیام‌های آزادی‌خواهانهٔ شرق و غرب در دو قرن گذشته برای برقراری مردم‌سالاری اشاره می‌کند که نمونه‌اش نهضت مشروطیت ایران بود (مطهری، ۱۳۹۰، ج ۲۴، ص ۴۲۶-۴۲۷). این قیام برای آزادی از ظلم و استبداد بود و هیچ ربطی با تکامل ابزار تولید نداشت.

اما پرسش این است که آیا تنها استشهاد به جنگ‌های مسلمانان در بدر و احد و احزاب در حمایت از رسول خدا ﷺ یا حمایت برخی دیگر از حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و اهل بیت علیهم‌السلام که در برخی از مقاطع خاص تاریخ و در مناطق جغرافیایی خاص و بسیار محدود تحقق یافت، برای اثبات حرکت تکاملی کل تاریخ، که پهنهٔ وسیعی از زمین و زمان را دربر می‌گیرد کافی است؟

به نظر می‌رسد این مقدار استشهاد تاریخی برای اثبات ادعای تکامل در حرکت تاریخ کافی نیست؛ زیرا ممکن است کسانی بگویند: بسیاری از جنگ‌های بین کشورها و ملت‌ها در طول تاریخ، مانند جنگ‌های طولانی ایران و روم در عهد باستان باستان، یا لشکرکشی‌های ایران به سوی کشورهای مجاور، یا جنگ‌های خونین جهانی اول و دوم در نیمهٔ دوم قرن بیستم میلادی، که انگیزه‌های مادی و زیاده‌خواهانه و ظالمانه‌ای موجب پیدایش آنها شد و میلیون‌ها کشته بر جای نهاد، شاهد گویایی بر حرکت رو به رشد جامعه بشری در زمینه رشد گرایش‌های حیوانی و مادی. پس تاریخ بشر رو به سقوط و تنازل بوده است.

وجه جمع سخنان استاد

گرچه از مجموع سخنان *استاد شهید مطهری* در بحث «تکامل در تاریخ» به دست می‌آید که ایشان معیار تکامل را به‌طور شفاف مشخص نکرده و این خود دیدگاه «تکامل فطری تاریخ» را در هاله‌ای از ابهام قرار داده است، ولی با توجه به‌برخی دیگر از آثار ایشان، تا اندازه‌ای می‌توان به ذهنیت ایشان دربارهٔ معیار تکامل در جامعه و تاریخ نزدیک شد. ایشان در کتاب *انسان کامل*، که مجموعه سخنرانی‌هایشان دربارهٔ ملاک انسان کامل است، معیارهای در مواردی برای انسان کامل مطرح نموده و سرانجام، معیار مختار خود را بیان کرده است. بدین‌روی، چون طبق مبنای *شهید مطهری*، وجود جامعه و تاریخ ریشه در وجود افراد انسان دارند، می‌توان گفت: معیار تکامل انسان از منظر ایشان، همان معیار «تکامل تاریخ» است.

استاد مطهری در فصول متعدد کتاب *انسان کامل*، دیدگاه‌های مکاتب گوناگون دربارهٔ معیار انسان کامل را بررسی کرده است؛ مانند: ۱. مکتب عقل (فلاسفه)؛ ۲. مکتب عشق (عرفا)؛ ۳. مکتب قدرت؛ ۴. مکتب محبت (و خدمت به خلق)؛ ۵. مکتب سوسیالیسم (برابری)؛ ۶. مکتب اگزیستانسیالیسم (آزادی).

ایشان ضمن پذیرش معیارهای مزبور به عنوان بخشی از معیار انسان کامل - البته با تعریفی که اسلام برای این معیارها مطرح می‌کند - معتقد است: اسلام تک‌تک این معیارها را به تنهایی برای تکامل انسان کافی نمی‌داند، بلکه مجموعهٔ آنها و برخی ارزش‌های دیگر انسانی را مایهٔ تکامل بشر می‌داند. از این رو، در بحث «لزوم هماهنگی در رشد ارزش‌ها»، می‌نویسد:

کمال انسان در تعادل و توازن اوست؛ یعنی انسان با داشتن این همه استعدادها گوناگون، آن وقت انسان کامل است که فقط به سوی یک استعداد گرایش پیدا نکند و استعدادهای دیگرش را مهمل و معطل نگذارد و همه را در یک وضع متعادل و متوازن، همراه هم رشد دهد... انسان کامل آن انسانی است که همه ارزش‌های انسانی در او رشد کنند و هیچ کدام بی‌رشد نمانند و همه هماهنگ با یکدیگر رشد کنند و رشد هر کدام از این ارزش‌ها به حد اعلا برسد... ارزش‌های گوناگونی است که در بشر وجود دارد: عقل، عشق، محبت، عدالت، خدمت، عبادت، آزادی و انواع دیگر ارزش‌ها... «انسان کامل» یعنی: انسانی که قهرمان همه ارزش‌های انسانی است، در همه میدان‌های انسانیت قهرمان است (مطهری، ۱۳۹۱، ج ۲۳، ص ۱۱۲-۱۲۴).

با توجه به صراحت بیان استاد دربارهٔ معیار انسان کامل و با توجه به ارتباط وجودی انسان و جامعه و تاریخ، می‌توان گفت: معیار تکامل جامعه و تاریخ از منظر *استاد مطهری*، رشد هماهنگ همهٔ ارزش‌های انسانی در افراد جامعه است که در واقع همان رشد و شکوفایی استعدادهای فطری انسان است که ایشان هم در مباحث «فلسفه تاریخ» و هم در کتاب *تعلیمی بر مارکسیسم* آن را مطرح کرده است. در نتیجه، معنای نظریه استاد تحت عنوان «تکامل فطری یا انسانی تاریخ» این می‌شود که تمام ارزش‌ها و استعدادهای متعالی انسان‌ها در طول تاریخ، به‌طور هماهنگ رشد داشته است. ولی این رشد به معنای رشد کمی افراد یا رشد جغرافیایی یا رشد زمانی نیست، بلکه به این معناست که در طول تاریخ، استعدادهای متعالی و فضیلت‌های نوع بشر به‌طور هماهنگ بیشتر شکوفا شده، گرچه در این بین، مفاسد جامعه بشری نیز از بین نرفته و بخشی از تاریخ بشر پر از ظلم و فساد و تباهی است. اما در کنار بقا و حتی رشد ردایل در بخشی از تاریخ، ما شاهد رشد فضایل در بخش دیگری از صفحه‌های تاریخ هستیم؛ یعنی در یک نگاه مجموعی به تاریخ، رشد فضایل در تاریخ، در یک جمع محدود قابل انکار نیست و ظالمان و مفسدان نتوانستند مسیر تکاملی دعوت‌های مصلحان را متوقف و مسدود یا محو و نابود کنند، گرچه مزاحمت‌های فراوانی در مسیر حرکت آنان ایجاد کرد. بنابراین، در مجموع، بخشی از خانوادهٔ بشری از حیات حیوانی صرف به سوی حیات متعالی انسانی حرکت کرد و باورها و ارزش‌ها و اخلاق متعالی در میان‌شان کمال یافت، به‌گونه‌ای که می‌توان گفت: ما شاهد تکامل نوع بشر در تاریخ هستیم.

اما دربارهٔ فقدان استدلال کافی برای اثبات دیدگاه استاد، شاید بتوان گفت: *استاد مطهری* شواهد محدود نزاع‌های بشر برای آرمان‌های متعالی را نشانهٔ رشد معنوی و تکامل انسانی نوع بشر می‌داند، نه رشد معنوی اکثریت جامعه بشری؛ بدین بیان که *استاد مطهری* برای سنجش تکاملی یا تنازلی بودن حرکت تاریخ، روحیات و رفتار بیشتر افراد یک مقطع تاریخی نسبت به مقطع ماقبل خود را مطالعه نکرده، بلکه اعتقادات و رفتار نوع بشر را در یک مقطع تاریخ نسبت به مقطع ماقبل آن بررسی کرده است. در نتیجه، اگر در برخی از مقاطع محدود تاریخ و در برخی مناطق خاص، جمع اندکی از جامعه بشری نسبت به مقاطع ماقبل خود ارتقای معنوی بیابد و منافع مادی را فدای آرمان‌های معنوی کند، می‌توان گفت: نوع بشر نسبت به گذشته ارتقای معنوی یافته و گرایش‌های متعالی‌اش بر گرایش‌های پست او مسلط شده است.

نتیجه‌گیری

۱. در اندیشهٔ شهید *مطهری*، «تکامل» غیر از «پیشرفت» است در مفهوم «تکامل» نوعی تعالی نهفته است، ولی در مفهوم «پیشرفت» تعالی اشراک نشده است و از همین رو، بسیاری از محورهای رشد تمدنی بشر را مصداق پیشرفت می‌داند و نه تکامل.
۲. از منظر استاد، در نگاه نخست، می‌توان حرکت تکاملی تاریخ را در چهار حوزهٔ روابط انسان با طبیعت؛ ساخت و تشکیلات اجتماع؛ روابط انسان‌ها با یکدیگر، و رابطهٔ انسان با خودش تصویر نمود که در دو حوزهٔ نخست، حرکت تکاملی تاریخ در محورهایی همچون ابزارسازی و آزادی از طبیعت و پیچیده‌شدن سازمان‌های اجتماع به‌روشنی قابل تصویر است. اما در دو حوزه، که به ابعاد انسانی و اخلاقی و معنوی جامعه بشری برمی‌گردد، گرچه تصویر پیشرفت با مشکل مواجه می‌شود و در برخی از قلمروها می‌توان انحطاط را مشاهده کرد، ولی به اجمال، تکامل تحقق یافته است.
۳. *استاد مطهری* استدلال منکران تکامل تاریخ را نمی‌پذیرد و تفسیر ویژه‌ای دربارهٔ تکامل در تاریخ مطرح می‌کند که آن را «تصویر انسانی یا فطری» می‌نامد. طبق این بینش، انسان دارای دو سلسله خصلت‌های حیوانی و انسانی است که تاریخ بستر شکوفایی این خصلت‌هاست. اما هر قدر که از عمر عالم می‌گذرد، گرایش‌های فطری یا انسانی بشر بستر ظهور افزون‌تری می‌یابد و نزاع میان جامعهٔ بشری رنگ غالب مادی و حیوانی خود را از دست داده، رنگ ایدئولوژیک و انسانی به خود می‌گیرد؛ به‌گونه‌ای که ابعاد متعالی فطرت بشر بیش از پیش شکوفا می‌شود و انگیزه‌های پست و شهوانی در حرکت تاریخ جای خود را به انگیزه‌های متعالی و رحمانی می‌دهد.

۴. از منظر *استاد مطهری*، حرکت تکاملی تاریخ حرکتی مجموعی و نوسانی است؛ یعنی گاه به عقب و گاه به جلو می‌رود و گاه می‌ایستد؛ ولی معدل حرکت‌های رو به جلو بیش از حرکت‌های ایستا و رو به عقب است. از این رو، در نگاه جمعی به حرکت تاریخ، پیشرفت و تکامل غلبه دارد.
۵. از منظر استاد، عامل اصلی حرکت تاریخ، فطرت تکامل جو و قناعت‌ناپذیر انسان است که به هر مرحله‌ای برسد مرحله بالاتر را آرزو و جست‌وجو می‌کند.
۶. دو تفسیر «ابزاری» و «فطری» دربارهٔ حرکت تکاملی تاریخ، معلول دو نوع مبنای انسان‌شناسی است؛ بنا بر تفسیر ابزاری تاریخ، انسان موجودی کاملاً مادی و تهی از هرگونه عنصر شخصیت‌ساز درونی است که در برخورد با طبیعت، در اثر جبر محیط و طبیعت بیرونی‌اش شخصیت می‌یابد. اما تفسیر انسانی و فطری تکامل مبتنی بر این باور است که انسان علاوه بر ابعاد حیوانی، دارای ابعاد انسانی ذاتی است به نام «فطرت الهی» که هویت اصلی انسان به همین امر است که دارای سرشتی حق‌جو، حاکم بر خویشتن، آزاد از مقتضیات طبیعت و محیط و سرشت و سرنوشت است.
۷. ایشان معتقد است: جنگ‌های صدر اسلام که برای احیای کلمه توحید و دین اسلام در جزیره‌العرب اتفاق افتاد، نشانه‌ها و دلایلی برای اثبات تکامل معنوی تاریخ است و قرآن مجید نیز مؤید حرکت تکاملی بشر در راستای معنویت و گرایش‌های انسانی است و در این زمینه، به آیات ناظر بر غلبهٔ حق بر باطل در تاریخ استشهد می‌نماید و بر این باور است که قرآن مجید سیر صعودی و کمالی تاریخ را تأیید می‌کند.
۸. ابهام در معیار تکامل، چگونگی ارزیابی تکامل تاریخ و وجود برخی تضادها در بیانات استاد در خصوص «تکامل تاریخ»، و عدم ذکر دلیل کافی بر مدعا از مهم‌ترین ملاحظات دیدگاه استاد محسوب می‌شوند، ولی به نظر می‌رسد با تکیه بر مجموع اشارات استاد در آثار گوناگون، تا حدی می‌توان اصل دیدگاه ایشان را منقح نمود و ابهام‌ها و تناقض‌های آن را رفع کرد. اما فقدان استدلال لازم و کافی برای اثبات دیدگاه، امری است که به دشواری می‌توان آن را جبران کرد.
۹. به نظر می‌رسد دیدگاه استاد دربارهٔ «تکامل در تاریخ» در حد یک فرضیهٔ درخور توجه و مطالعه است راستی‌آزمایی افزون‌تر را می‌طلبد و بدین‌روی، در حد یک نظریهٔ مستدل علمی قابل قبول نیست؛ زیرا نظریه باید دارای مفاهیم دقیقاً تعریف‌شده، انسجام منطقی، و شواهد تأییدکننده فراوان باشد.

منابع

- نهج البلاغه*، ۱۳۹۳، ترجمهٔ محمد دشتی، چ دوم، قم، مؤسسهٔ فرهنگی - تحقیقاتی امیرالمؤمنین ع.
- استونز، راب، ۱۳۷۹، *متفکران بزرگ جامعه‌شناسی*، ترجمهٔ مهرداد میردامادی، تهران، مرکز.
- آرون، ریمون، ۱۳۷۰، *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمهٔ باقر پرهام، چ دوم، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- باتومور، تی. بی.، ۱۳۷۰، *جامعه‌شناسی*، ترجمهٔ سیدحسن منصور و سیدحسینی کلجاهی، تهران، امیرکبیر.
- پولارد، سیدنی، ۱۳۵۴، *اندیشه ترقی در تاریخ و جامعه*، ترجمهٔ حسین اسدپور پیرانفر، تهران، امیرکبیر.
- توین‌بی، آرنولد، ۱۳۵۳، *تمدن در بوته آزمایش*، ترجمهٔ ابوطالب صارمی، تهران، امیرکبیر.
- _____، ۱۳۵۶، *تحقیقی در باب تاریخ*، ترجمهٔ ع. وحید مازندرانی، چ دوم، تهران، توس.
- زرین‌کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۵، *تاریخ در ترازو*، چ چهارم، تهران، امیرکبیر.
- سروش، عبدالکریم، ۱۳۵۷، *فلسفه تاریخ*، تهران، حکمت.
- کار، ای. اچ.، ۱۳۵۱، *تاریخ چیست؟*، ترجمهٔ حسن کامشاد، چ سوم، تهران، خوارزمی.
- گورویچ، ژرژ و هانری مندارس، ۱۳۵۴، *میانی جامعه‌شناسی* (همراه با تاریخ مختصر جامعه‌شناسی)، ترجمهٔ باقر پرهام، چ سوم، تهران، امیرکبیر.
- مجتهدی، کریم، ۱۳۸۱، *فلسفه تاریخ*، تهران، سروش.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۷۲، *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*، چ دوم، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۸۴، *فلسفه تاریخ*، چ دوم، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۷۲، *جامعه و تاریخ*، چ دوم، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۷۳، *تقدیمی بر مارکسیسم*، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۸۶، *تکامل اجتماعی انسان در تاریخ*، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۸۹، *یادداشت‌های استاد مطهری*، چ دوم، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۹۰، *قیام و انقلاب مهدی*، چ پنجم، تهران، صدرا.